

• دریافت

• تأیید

آیا شاهنامه ملحمه است؟

منوچهر جوکار*

چکیده

حماسه نوع ادبی بسیار کهنی است که از روزگار باستان تا به امروز مورد توجه بسیاری از ملل و جوامع بوده است. پیدایش این نوع ادبی در ادبیات برخی ملت‌ها درگرو وجود شرایط خاص تاریخی و اجتماعی و فرهنگی است و نیز ویژگیهای ادبی و هنری خاصی دارد. بی‌گمان شاهنامه فردوسی به عنوان یکی از شناخته شده‌ترین متون حماسی جهان، هم برآمده از چنین اوضاع و شرایط خاص است و هم دربردارنده عناصر اصلی یک متون حماسی ارسوی دیگر، ملحمه به عنوان نوعی شعر- داستان در ادبیات عربی مشهور است و گاه آن را در معنی حماسه به کار می‌برند که به طور قطعی درست نیست، چه اینکه حماسه بر اسطوره استوار است حال آنکه ملحمه مبنای اساطیری ندارد و به علاوه، شرایط پیدایش و ویژگیهای ادبی و محتوایی شعر ملحمی با یک اثر حماسی تفاوت‌های بسیار اساسی دارد. این مقاله در پی تبیین این تفاوت‌ها از راه مقایسه شاهنامه با برخی متون ملحمی و سنجش ویژگیهای هر یک از این دو نوع شعر- داستان است.

کلید واژه‌ها:

حماسه، ملحمه، شاهنامه، ادب عربی، ادب فارسی.

* استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید چمران اهواز
(e.mail: mnjoukar@yahoo.com)

مقدمه

نگاه جفاللود و غیرعلمی به شاهنامه، هر چند نو پدید نیست اما، انکار آن به عنوان حماسه و پایین آوردنش در حد یک ملحمه (نزاع خونین قوم و قبیله‌ای)، شگفت‌آور و بلکه «نوبر» است - چیزی که گاه از برخی شنیده می‌شود^۱. این مقاله، به انگیزه بررسی دو مقوله حماسه و ملحمه و مقایسه و بیان ویژگیها و مصادیق هر یک در ادب فارسی و عربی، نوشته شده است. اما پیش از ورود به بحث، مختصرأ به پیشینه این موضوع در ادبیات فارسی می‌پردازم.

برابر جستجوی ما در بین پژوهشگران زبان فارسی شادروان دکتر صفا نخستین کسی است که به گستردگی تمام حماسه را به عنوان نوعی ادبی تعریف کرد و ضمن برشمودن ویژگیهای آن، انواع حماسه و نمونه‌های آن را نیز به دست داد. (صفا ۱۳۵۲: ۴-۳-۱۰-۱۶) پژوهش‌های بعدی در این خصوص، عموماً مبتنی بر نوشته‌های اوست. همچنین دکتر صفا بی‌آنکه واژه «ملحمه» را به کار ببرد به شعرهایی در ادبیات عربی اشاره کرده است که در نزد برخی پژوهشگران شعر عربی به حماسه و شعر پهلوانی موسوم‌اند، حال آنکه به نوشته هم او نباید و نمی‌توان این شعرها را به تمام معنا در شمار منظومه‌های پهلوانی درآورد. (همان: ۳۶) پس از دکتر صفا، به نظر می‌رسد دکتر شفیعی کدکنی پژوهشگری است که به شکلی دقیق و گسترده و از منظر نوع ادبی و یا تأکید بر نمونه‌های ایرانی به موضع حماسه پرداخته است و در مقاله‌های مفصل برای نخستین بار به ملحمه و شعر ملحمنی - در کنار حماسه و شعر حماسی - اشاره کرده، (شفیعی کدکنی ۱۳۵۲: ۹۶-۱۱۹) اما، به تعریف و بیان ویژگیهای شعر ملحمی نپرداخته است و تنها عنوان نموده که حماسه در نزد اعراب آنگونه که ما می‌گوییم وجود ندارد و آنها به جای حماسه، ملحمه به کار می‌برند و مثلاً شاهنامه و ایلیاد را ملحمه می‌گویند؛ در دو کتاب انواع ادبی دکتر شمیسا و انواع ادبی دکتر رزمجو (رزمجو ۱۳۸۵: ۷۰) نیز درخصوص ملحمه مطلبی اضافه‌تر از آنچه دکتر شفیعی کدکنی گفته است، نیامده و استاد دکتر عبدالحسین زرین-کوب نیز در بررسی حماسه در کتاب ارسطو و فن شعر (۱۴۵-۱۲۱ و ۱۴۷) هیچ اشاره‌ای به ملحمه ندارد.

در برخی آثار عربی نیز - چنانکه خواهیم دید - به طور عمدۀ تعاریف و مصادیق حماسه و ملحمه با یکدیگر خلط شده است، از این روی بررسی و مقایسه گسترده و دقیق حماسه و ملحمه برای نخستین بار در مقاله حاضر صورت می‌گیرد؛ بدین هدف که از در آمیختن این دو شعر و یکی دانستن مصادیق آنها به عنوان دو گونه کاملاً متفاوت شعر جلوگیری شود، بموبزه

آنکه برای ما، ملحمه دانستن شاهنامه و هر اثر حماسی دیگر، اگر ناشی از انگیزه‌های سیاسی و غیر علمی هم باشد، نتیجه‌اش انکار حقیقت و نادیدن واقعیات مسلم ادبی و تاریخی و علمی است.

باری، از آنجا که تعریف و معنای اصطلاحی هر واژه، در حوزه‌ای که به آن تعلق دارد جدای از معنی لغوی و قاموسی آن نیست، بهتر است، برای ورود به بحث، نخست با مراجعت به فرهنگها و قاموسها و دایرة المعارفها، سابقه و معنی لغوی هر دو واژه منظور را جست‌وجو کنیم و سپس به معنای اصطلاحی و سابقه کاربرد و نمونه‌های برجسته آنها در ادب فارسی و عربی و نقد تعاریف داده شده از این اصطلاحات پردازیم؛ در ادامه نیز، ویژگی‌های هر یک را از منظر ادبی و اصطلاحی، قهرمانان و زمینه‌های پیدایش بررسی خواهیم کرد.

جستجوی تعاریف ملحمه و حماسه در ادب عربی

در فرهنگهای معتبر و قدیمی عربی، همچون اقرب الموارد، العین، تاج العروس و لسان العرب، ذیل هریک از این دو واژه، معنایی تقریباً مشابه آمده است، و ما برای نمونه، متن یکی از این منابع را ذیل مدخل «الملحمه» و «الحماسه» که مفصل‌تر از بقیه است، ترجمه می‌کنیم؛ «جنگی که کشتار زیاد در آن باشد، محل جنگ... جنگ در هنگام فتنه؛ و نیز گفته‌اند ملحمه در جایی به کار می‌رود که دشمنان گوشت همدیگر را با شمشیر قطعه قطعه کنند.» (الخوری الشرتونی ۱۴۰۳: ذیل الملحمه)؛ «الحماسه: الشجاعۃ» (همان؛ ذیل الحمامه). با عنایت به ریشه کلمه ملحمه، (الجم = گوشت) معنی اخیر اقرب الموارد، بسیار دقیق است؛ اما در هیچ یک از این منابع از ملحمه و حماسه به عنوان نوع ادبی (Literary genere) سخنی به میان نیامده است. تنها در دو فرهنگ جدیدتر، معجم الوسيط والمنجد، پس از ذکر معنی لغوی این دو واژه، که تقریباً مشابه اقرب الموارد است، فقط از ملحمه (و نه حماسه)، به عنوان نوع ادبی هم یاد می‌شود؛ «الملحمه: الحرب الشديد،... عملٌ قصصيٌّ له قواعدٌ و اصولٌ... = اثری داستانی که دارای قواعد و اصولی است و در آن از قهرمانان و پادشاهان و خدایان بتپرستان یاد می‌شود؛ اساس آن بر امور خارق العاده و اسطوره‌هاست. گاهی به صورت شعر است، همچون ایلیاد نزد یونیان باستان و شاهنامه نزد پارسیان؛ و گاه نیز به صورت نثر است، همچون داستان عنترة[نزد عرب].» (مصطفی و دیگران ۱۹۷۲: ذیل الملحمه) در المنجد نیز ذیل الملحمه آمده است؛ «ج ملاحم،

الموقعة العظيمة القتل فی الحرب، و... = نبرد بزرگ، کشتار در جنگ؛ و این واژه برگرفته از درهم شدن و اختلاط مردم با یکدیگر در هنگام نبرد است، به گونه درهم شدن تارها و پودهای جامه» و در ادامه می‌نویسد: «کنایه ان عمل شعری طویل یتالف من اناشید عديدة... = کنایه از اثر شعری طویل است که از سرودهای متعددی تأليف می‌شود؛ و نیز، در توصیف جنگی از جنگها و وصف لشکریان و قهرمانان و مکانهایی که جنگ در آن جایها جریان دارد، به نظم درمی‌آید. خدایان در اتفاقاتی که در این جنگها می‌افتد، مشارکت دارند؛ اساس این نوع شعر بر اسطوره‌ها و خرافه‌های است؛ مانند ایلیاد همر و امثال آن.» (ملوف ۱۹۶۶: ذیل الملحمه) لازم به یادآوری است که در فرهنگ لاروس عربی-فارسی نیز، پس از ذکر همان معانی پیش گفته در اقرب الموارد، اضافه می‌کند: «شعر حماسی»؛ و پیداست این تعبیر را مترجم تحت تأثیر ادب فارسی، در ترجمة فارسی آن افزوده است، بدون ارائه هیچ نمونه‌ای؛ حال آنکه ذیل «الحمسه» تنها به معنی لغوی آن پرداخته است. (جُرُ ۱۳۷۰: ذیل الملحمه و الحمسه) تا اینجا ملاحظه شد که تنها دو فرهنگ جدید، تعریفی اصطلاحی از ملحمه به عنوان نوع ادبی کردۀ‌اند، اما نه در تعریف و نه در ذکر نمونه‌ها، نظری یکسان ندارند، ضمن اینکه حماسه را نیز به همان معنی لغوی اش به کار برده‌اند. معجم الوسيط، ملحمه را «اثری» داستانی می‌خواند که قواعد و اصولی دارد و در آن از قهرمانان و شاهان و خدایان بتپرستان یاد می‌شود... گاه شعر است و گاه نثر، مثل آثار همر و شاهنامه و سیره عتره! و البته نمی‌گوید این «قواعد و اصول» کدام است؟ آیا می‌توان آثار همر و شاهنامه و سیره عتره را ذیل یک عنوان گرد آورد؟ به علاوه، در کدام نمونه، از خدایان بتپرستان و در کدامیک از شاهان و قهرمانان یاد می‌شود...؟ اکنون تعریف المنجد را با تلقی یاد شده، می‌سنجمیم؛ کنایه از اثر شعری طویل، تأليف شده از سرودهای متعدد... در توصیف جنگی از جنگها... خدایان در اتفاقات این جنگها شریکند، اساس آن بر اساطیر و خرافات است؟ معجم الوسيط همچنین در ادامه می‌گوید: ملحمه اثری داستانی که گاه شعر است و گاه نثر، شاید برای اینکه بتواند داستانهای زندگی عتره را نیز به عنوان نمونه در آن بگنجاند و المنجد هم می‌گوید: کنایه از اثر شعری طویل...، یعنی غیر شعر نمی‌تواند باشد؟ و اینکه می‌گوید «تأليف شده از سرودهای متعدد»، دو معنی ممکن است داشته باشد، که به هیچیک تصویر نشده، نخست آنکه ملحمه نباید کوتاه باشد و دیگر اینکه ملحمه از سرودهای کوتاه متعدد که لزوماً از یک گوینده نیستند، حاصل می‌آید. گرچه نویسنده نمونه‌ای در آثار عربی ذکر

نمی‌کند، ولی این تلقی، البته با نمونه‌های جمع‌آوری شده در ادب عربی که از گویندگان مختلف و با موضوعات متنوع، تحت عنوان «الحمسه» گردآوری شده، مطابق است. اما اجزای دیگر این تعریف که می‌گوید: اساس این نوع شعر اساطیر و خرافه است، با کدام نمونه آن در ادب عربی همخوان است؟ و اصولاً آیا اسطوره و خرافه به یک معناست؟ گویا، مؤلف المنتجد، تحت تأثیر ادب اروپایی، و از بهم آمیختن نمونه‌های شعر ملحمی جاهلی با جنبه‌هایی از ایلیاد همر، به چنین تعریف و تلقی کلی و غیر علمی والتقاتی‌ای رسیده است، اما نتوانسته یک نمونه کامل و قابل قبول را از همین نوع شعری آفریده خود در ادب عربی، به عنوان مثال بیاورد و مجبور شده است فقط از ایلیاد نام ببرد، تا اندکی با تعریفش، مثلاً درخصوص دخالت خدایان در اتفاقات و جنگها، مطابق باشد؛ اگر غیر از این بود، مجبور می‌شد به شاهنامه هم به عنوان یک نمونه اشاره کند، همان‌طور که معجم الوسيط اشاره کرده است، اما می‌بینیم رندانه از آن عبور می‌کند و حتی از سیره عنتره هم به عنوان نمونه در ادب عربی نام نمی‌برد.

بهره
دانش
آزاد
پژوهش
(شماره ۳۰)

اکنون به سه منبع جدید و معتبر دیگر رجوع می‌کنیم تا پراکنده‌ی تعاریف ملحمه و حماسه در ادب عربی و آشنازی در تلقی و درک آنها به عنوان نوع ادبی، بیش از پیش روشش شود؛ در دائرة المعارف القرن العشرين، که می‌بایست به این مقوله مهم به عنوان یک نوع ادبی پرداخته باشد، اصلاً مدخلی تحت عنوان «الملحمة» نیست و ذیل ماده «لحم» به معنی لغوی آن (گوشت) اشاره شده، حماسه را نیز به معنی لغوی (الشجاعه) آورده است. (فرید و جدی ۱۹۷۱)؛ ذیل حمس و لحم در اثر دیگری موسوم به دائرة المعارف الإسلامية، مجلد مربوط به مدخل ملحمه نیامده است، اما به عکس معجم الوسيط و المنتجد که حماسه را نوع ادبی ندانسته‌اند، تعریفی از حماسه به دست داده که اگر از روی تسامح آن را ملحمه هم بدانیم، اصلاً از جهت تعریف و نمونه‌ها با تلقی معجم الوسيط و المنتجد همخوانی ندارد؛ «الحمسه: الشجاعه... قصایدی است که شجاعت در جنگ را توصیف کند و بخش زیادی از شعر قدیم عرب این چنین است، و لذا در دیوانهای شعری عربی، جایگاه نخست را پیدا کرده؛ البته در دو مورد هم کلمه حماسه به دو دیوان شعر (ابوتمام و بحتی) اطلاق گردیده است.» (الستنتنواوی بی‌تا؛ ذیل الحمسه)، به عکس منابع پیشین که یکی ملحمه را «اثری داستانی» و دیگری «شعری طویل» می‌دانست، این منبع حماسه (بخوانید ملحمه) را «قصایدی» می‌داند که «بخش زیادی» از شعر قدیم عرب را هم شامل است؛ و قطعاً منظورش مفاخرات و رجزهای شعری است که دو نمونه

جنگ مانندش از ابوتمام و بختی معروف است؛ هرچند اشعار این دو مجموعه هم، همگی در قالب «قصیده» نیستند و اطلاق قصیده به آنها، یا از سر بری دقتی است و یا از آن، هرگونه شعر اعم از قطعه و قصیده اراده شده است.

کتاب معتبر و تخصصی دیگر، معجم مصطلحات الادب است، این کتاب برخلاف منبع پیشین، ملحمه را قصیده می‌داند، نه حماسه‌را؛ و به تفصیل تمام و تحت تأثیر نمونه‌ها و مدخلهای ادب اروپایی، از «ملحمة ساخرة» (شعر هجایی و تمسخرآمیز) و «ملحمة الغنائية»، (شعر ستایش آمیز درباره قهرمانیهای قهرمانان قبیله که در مهمانیها خوانده می‌شده!) سخن به میان می‌آورد؛ اما، وی نیز به تلقی واحد و دریافت یکسان و مشخصی از موضوع در ادب عربی نرسیده است و تعریف و تلقی اش با نمونه‌های غیر از ادب عربی سازگار است:

«الملحمة: ۱- قصيدة قصصية طويلة موضوعها البطولة و اسلوبها سام؛ ۲- ذلك النوع من القصائد الطويلة ... = ۱- ملحمة، قصيدة بلند داستانی ای است که موضوع آن قهرمانی [قهرمانان] و دارای سبکی عالی است. ۲- نوعی از قصاید طولانی که مقصود از آن، تمجید از نمونه‌ها و الگوهای بزرگ و جمعی (دینی، ملی و انسانی) است، و نیز بررسی قهرمانیهای قهرمانان حقیقی یا اسطورهای که در این الگوها و نمونه‌ها نمایان است ... از ویژگیهای این قصاید آن است که شاعر در ابتدای قصیده، موضوع آن را اعلام می‌کند و نسبت به الهه شعرش کرنش می‌کند... تشبيهات طولانی پیچیده و مبهم، دلالت خدایان در زندگی بشر، فهرست طولانی نام قهرمانان و... مفاخرات و خطبهای جنگ افروزانه و خودنماییهای قهرمانانه، در آن وجود دارد...» (مجدى وهبه ۱۹۷۴ : ذیل الملحمة) مؤلف کتاب یاد شده، این نوع ملحمه را «ابی» می‌خواند و نوع دیگر را «عامیانه» یا «مردمی»، که به صورت شفاهی روایت می‌شود، سپس ادامه می‌دهد: نوع اخیر در طول تاریخ شکل گرفته و نتیجه یک دوره یا سلیقه خاص نیست، و با احتمال، سیره ابوزید هلالی را، نزدیکترین نمونه به این نوع داستان در نزد عرب به شمار می‌آورد. (همان)

در این کتاب، همچون دائرة المعارف الاسلامیه، و به عکس منابع پیش گفته، حماسه هم به عنوان نوع ادبی تعریف شده است، اما به خلاف منبع قبلی و منابعی که ملحمه را تعریف کرده‌اند، قصيدة عنتره را نمونه می‌آورد: «الحماسه: من ابواب الشعر العربي و موضوعاته... = بابی از بابهای شعر عربی و یکی از موضوعات آن است، در آن مجد و عظمت و پیروزی در

جنگها ستابیش می‌شود و کینه و تنفر نسبت به دشمنان ابراز می‌گردد و ارزش‌های والایی چون کرم و وفا و امثال آن ترنم و زمزمه می‌شود؛ مثل قصيدة عترة عبسی...» (همان: ذیل الحمسه) این تعریف نیز رجزها و مفاخرات و خودستاییهای شاعر را حماسه دانسته و از آنجه تا اینجا درخصوص معنای لغوی و اصطلاحی ملحمه و حماسه، در فرهنگها و سایر منابع تخصصی عربی دیده شد، می‌توان فهمید که تعریف واحد و یکسانی، چه از ملحمه و چه حماسه، در این منابع نیامده است و لذا مصاديق و نمونه‌های ذکر شده هر کدام نیز، یکسان نیست؛ یکی ایلیاد را نمونه ملحمه می‌آورد، (المنجد) دیگری شاهنامه و سیره عترة را هم به آن می‌افزاید، (معجم الوسيط) سومی همه آثار هم را ذکر می‌کند؛ (معجم مصطلحات الادب) یکی سیره عترة را ملحمه می‌داند (معجم الوسيط) و دیگری حماسه؛ یکی اصلًا به حماسه نمی‌پردازد، دیگری آن را قصيدة طویل می‌خواند؛ یکی ملحمه را اثر شعری می‌داند، دیگری اثر داستانی هم به شعر و هم به نشر؛ محتوای تعریف یک منبع از ملحمه، مفهوم تعریف منبع دیگر است از حماسه؛ کوتاه سخن آینکه، عناصر مشترک و یکسان در این تعاریف، چه به لحاظ مضمون و چه به لحاظ مصدق، بسیار اندک است. گذشته از این موارد، در هیچ یک از تعاریف یاد شده، عناصر اصلی و «نوع» آفرین حماسه (یا ملحمه؟!) لحاظ نشده و به بسترها و زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی و تاریخی و اساطیری پیدایش آن، اشاره نشده است.

این تشتبه و پراکندگی در تعریف و ارائه نمونه‌های متفاوت از حماسه و ملحمه، چند علت ممکن است داشته باشد، نخست اینکه در آثار و ادب عربی نمونه‌ای که بتواند حماسه خوانده شود، وجود ندارد، لذا تلقیها و تعریفهای متفاوتی از آن می‌شود و هر محققی بنا به درک خود از برخی آثار یا به انگیزش‌های دیگر، به تعریف و ذکر نمونه می‌پردازد؛ دیگر اینکه این محققان، در تعریف حماسه و ملحمه کاملاً متاثر از اروپاییان هستند، اما از آنجا که در ارائه نمونه مناسب با تعریف اروپاییان، درمی‌مانند، به پراکندگی و عدم توافق بر موضوع گرفتار می‌شوند، به طور مثال، نویسنده کتاب معجم مصطلحات الادب، که با چند زبان اروپایی هم آشنا بوده، در همه موارد برابر حماسه و ملحمه، معادل فرنگی آن اپیک (Epic) را آورده است؛ می‌دانیم که در غرب، نمونه‌های موجود اپیک با تعریف خودشان، سازگار و مصاديقش نیز برای همه آشکار و پذیرفته است، اما درخصوص تلقی برخی محققان عرب، این پرسش وجود دارد که اگر ملحمة عربی معادل اپیک اروپایی و به یک معنی است، پس این همه اختلاف و تفاوت در معنی و مصدق، ناشی از چیست؟

استاد دکتر شفیعی کدکنی، می‌گوید: حماسه با آنکه واژه‌ای عربی است، اما در فارسی به صورت اصطلاح و در مقابل ایپک به کار می‌رود، در حالی که «عربها خودشان از حماسه مفهوم ایپک را احساس نمی‌کنند، به همین مناسبت در مورد کتابهایی از نوع شاهنامه و ایلیاد یا مهلهه‌هاران، لغت حماسه به کار نمی‌برن، بلکه واژه الملحمه را به کار می‌برند که به معنی جنگ سخت خونین است ...» (شفیعی کدکنی ۱۳۵۲: ۱۱۰). با توجه به آنچه تاکنون آوردیم، باید به سخن استاد شفیعی کدکنی افزود که محققان عرب، ملحمه را نیز به صورتی یکسان و مشخص احساس نمی‌کنند و اتفاقاً چنانکه دیدیم، بعضی آن را با حماسه یکی دانسته‌اند، اما در هر صورت از ارائه مصداق و آوردن نمونه، یا طفره رفته‌اند و یا گرفتار تشتّت و پراکندگی شده‌اند.

عمر فروخ در حاشیه صفحه ۴۹ کتاب خود، به نارسايی تعریف و تلقی از ملحمه در نزد اعراب به صورت تلویحی اشاره می‌کند و در ارائه نمونه برای آن، سخنی کاملاً متفاوت با محققان پیش گفته دارد: «شعر ملحemi؛ و یقابله عندهنا الحماسة و الفخر، و الملحمه عندهم قصه طولیة تصف حرباً و تتطوی على حب ... = شعر ملحmi در نزد ما [عربها]، با حماسه و فخر برابر است و نزد آنان [غيرعربها]، یک داستان بلندی است که جنگی را توصیف می‌کند و با عشق آمیخته است ... ما نیز ملحمه‌هایی داریم، اما هیچ ارتباطی با ملاحم فرنگ ندارند، ابوزید قریشی در کتاب جمهرة اشعار العرب، هفت قصیده را تحت عنوان ملاحم گرد آورده که متعلق به فرزدق، جریر، الاخطل، راعی الابل و ... می‌باشد. به نظر می‌رسد این نامگذاری عرفی است و دلالت بر نوع خاصی از قصاید ندارد، اما این خلدون در مقامه کتاب خود [ص ۳۳۰ به بعد] لفظ ملاحم را بر قصایدی اطلاق می‌کند که مرتبط با حوادث تاریخی و پیش بینی حوادث باشد» (عمر فروخ ۱۹۹۷: ۴۹) این تعریف، به درستی، ملاحم ادب عربی را غیر از نمونه‌های فرنگی می‌داند و آن را همان فخر و میهانات محسوب می‌کند، اما، اینکه می‌گوید این نامگذاری عرفی است و دلالت بر نوع خاصی از قصاید ندارد، ناشی از همان عدم احساس مشترک از ملحمه و باز گذاشتن باب تفسیرها و تلقیهای گوناگون از آن است، برای همین، آثار کاملاً متفاوتی را به عنوان نمونه شعر ملحmi نام می‌برد که در منابع پیش گفته نیامده بودند؛ و نیز، اینکه ملحمه را نزد غیرعرب آمیخته با عشق (؟) می‌داند، و نمونه‌ای برای آن نام نمی‌برد، بسیار کلی و نامفهوم است.

متوна حماسی در ادب عربی

در ادب عربی، چنانکه پیشتر آورده‌یم، سه کتاب با نام «الحماسه» معروف است، یکی از ابوتمام طائی (۱۸۸-۲۳۱ هـ) است که ده باب دارد و هر باب عنوانی دارد و شامل ابیاتی است از شاعران مختلف؛ می‌توان گفت از شاعر هر قبیله در آن شعری آورده شده و هر کدام بزرگیها و شجاعت قبیله خود را به رخ کشیده است. به طور متوسط، شعرهای این مجموعه بین ۶-۸ بیت است و گاه، حتی به یک بیت هم می‌رسد. عنوان باب اول، «الحماسه»، و بابهای دیگر رثا، غنا، نسیب، هجا و ... است. نام کتاب هم گویا از عنوان باب اول این «گزیده» گرفته شده است، و گرنه، موضوعات مختلفی را غیر از آنچه حماسه خوانده شده، دربر می‌گیرد. به عنوان نمونه یکی از حماسه‌های ابوتمام را که شاعرش از طایفه بنی بولان، از قبیله «طی» بوده است، نقل می‌کنیم تا جنبه‌های حماسی‌اش عیناً ملاحظه گردد:

نَحْنُ حَبْسَنَا بَنَى جَدِيلَةَ فَى	نَارٍ مِنَ الْحَرْبِ جَحْمَةَ الضَّرْمِ
نَسْتَوْقَدُ النَّبْلَ بِالْحَضْيَضِ وَ نَصَّ	طَادُ نَفْوسًا بَنَتْ عَلَى السَّكْرَمِ
(ابوتمام، ۱۹۹۸: ۲۹)	

که در بیت نخست به شجاعت قبیله خود می‌بالد و در بیت دوم به سخاوت آنها. کتاب دیگر، حماسه بختی (۲۰۶-۲۸۴ هـ) است که آن هم منتخبی از شعر حدود پانصد شاعر مختلف است و کم و بیش با همان کیفیت یاد شده درخصوص حماسه ابوتمام و تنها نام حماسه را بر خود دارد. کتاب حماسه این شجری (۴۵۰-۴۴۲ هـ) نیز جنگی است حاوی رجزهایی از شاعران مختلف و به هر روی شدت و خشونت در حمله و غارت و یادکرد اصل و نسب و رشادتهای فردی و قبیله‌ای اصل مشترک همه شعرهای این سه دیوان است.

در اینجا، بی‌مناسبی نیست که اندکی با عنترة، مشهورترین قهرمان ملحمه در ادب عربی آشنا شویم، کسی که سیره‌اش و شعرش، در برخی منابع - چنانکه دیدیم - ملحمه (یا حماسه) خوانده شده است. جرجی زیدان می‌نویسد: عنترة بن شداد العیسی (درگذشته ۶۱۵ م)، شاعری عاشق پیشه و جنگجو بوده است، از مادری کنیز و جبسی، که شرح زندگیش در قالب داستانهای روایی نقل گردیده؛ او یکی از اصحاب ملاقات سبع است و در آن شعر، بعد از خطاب یار و دیوار و شکوه از دوری آنها، به مباراکات و تفاخر می‌پردازد. این نویسنده، در ادامه فخر و حماسه را متراوی دانسته و ... (جرجی زیدان ۱۹۹۶: ۱۱۹-۱۲۰) در دو منبع دیگر، توصیف دقیقتسری از او

شده است: مادر عنتره سیاهپوستی کنیز به نام زبیله بود و طبق عادت عرب جاهلی، فرزندی که مادرش کنیز می‌بود، «بنده» محسوب می‌شد و لذا، از انجام دادن برخی کارها و داشتن بعضی حقوق، معاف و محروم بود؛ در جنگی «علیه» دختر عمومیش دزدیده شد، پدرش از او خواست بجنگد، عنتره چون خود را بردۀ می‌دانست گفت: «العبد لا يحسن الكرا، و إنما يحسن الحالب و الصرا؛ شایسته نیست که یک برده حمله کند و بجنگد، بلکه پسندیده آن است که شیر بدوشد.» پدرش گفت: «كُرْ و أنت حُرُّ، فَكُرْ و قاتل قتالاً حسناً: حمله کن که تو آزادی! پس جنگ نمایانی کرد.» سپس به او وعده ازدواج با عبله را داد – که هیچ گاه متحقق نشد. – عنتره در مقاطع مختلف و از جمله در معلقة خود از عبله، دختر عمو و مشوقه‌اش یاد می‌کند؛ این شعر بهترین شعر شاعر و بلکه بهترین شعر عرب است (فرید وجدی ۱۹۷۱: ذیل عنتره و عمر فروخ ۱۹۹۷: ۲۰۷).

سیره عنتره، گویا در اوآخر قرن چهارم هجری جمع‌آوری شده و جامع آن نیز ناشناخته است. مایه اصلی این داستانها، در مورد عشق عنتره به مشوقه‌اش و نیز جنگها، غارت‌ها، شیخونها و شجاعت اostenست؛ می‌توان از فحوای این داستانها و شعرها، زندگی اعراب جاهلی را فهمید.

(انطوان القوال بی‌تا: ۱۸) البته، در مورد عنتره و اشعار و سیره او، به درستی نمی‌توان اظهار انتظار کرد، چون نمی‌دانیم چه مقدار از این اشعار و داستانها بر ساخته دیگران، و از جمله جامع و مؤلف سیره اostenست؛ آنچه در مورد سیره عنتره مهم است و ملحمه (یا حماسه) خوانده می‌شود، غیر چند شعر منسوب به او، داستانهایی است که دیگران، اعم از مردم یا شاعران دیگر در طول قرنها درباره او ساخته‌اند و به هر حال «درباره اostenست» نه از خود او، در خصوص محتوا و ارزش حماسی یا ملححمی این آثار نیز در ادامه سخن خواهیم گفت.

تعريف شعر ملححمی

از آنچه تا کنون آورده‌یم، می‌توان چنین نتیجه گرفت که برابر نمونه‌های موجود در ادب عربی ملححمه شعری است سراسر فخر و مبارکات با میدان برد محدود و گستره اندک فردی یا دست بالا، قومی و قبیله‌ای؛ شاعر-قهرمان آن از افتخارات، اصالت و نسب خود و قوم خود، همراه با خوارداشت افراد و قبایل دیگر می‌گوید و از جنگهای بسیار خونین و قتل و غارت‌های سهمگین-بر سر هرچه و با هر که- با رشادت و افخار تمام یاد می‌کند؛ این شعر قالب مشخص و معینی ندارد به طوری که هم در قالب قصیده گفته شده و هم قطمه و مثنوی و به لحاظ حجم نیز هر شعر ملححمی از یک بیت و دو بیت تا حدود یک صد بیت را در بر می‌گیرد. معروف‌ترین شاعر و

قهرمان ملحمه در ادب عربی عنترة ابن شداد العبسی در گذشته به سال ۱۵ میلادی است.

بررسی تعریف حماسه در ادب فارسی

حماسه از «حَمَسَ» به معنی شدت در کار و «أَحْمَسَ» به معنی جای سخت و درشت و مرد درشت و دلیر از همین ماده است، اما در معنی اصطلاحی، کلمه حماسه مقابل ایک به کار می‌رود و اگرچه از این تلقی و کاربرد بیش از هشت دهه نمی‌گذرد، اما مصاديق و نمونه‌های آن در زبان فارسی، بسیار کهن و فراوان است و با تلقی ارسطویی حماسه، (رک زَبَنْ کوب ۱۳۶۹: ۱۲۰) سازگاری دارد. حماسه، به عنوان نوع ادبی اثری است که در آن از جنگهای استقلال طلبانه و بیرون راندن یا شکست دشمن با اتحاد قبایل و تیره‌های گوناگون و با ایجاد یک «ملیت» و تلاش در راه حصول تمدن، سخن به میان می‌آید؛ «از این رو، حماسه هر ملتی بیان کننده آرمانهای آن ملت است، شرح تاریخ قبل از دوران تاریخی است و مجاهدات آن ملت را در راه سربلندی و استقلال برای نسلهای بعد روایت می‌کند. گزارشی است از اوضاع روزگاران نخست تاریخ صدر جهان و روزگار مردمان نخستین.» (شمیسا ۱۳۷۰: ۶۱) و خلاصه اینکه «حماسه شعر ملل است به هنگام طفویلیت ملل، آن گاه که تاریخ و اساطیر و خیال و حقیقت به هم آمیخته و شاعر مورخ ملت است، زیرا در آن مرحله از تاریخ، هنوز نقد و انتقاد رواج نیافتد. در آن مرحله، ملل نیازمند وصایای بزرگان و قهرمانان خویش‌اند، آنها که ملت‌ها را از مرحله‌ای به مرحله‌ای سوق داده و به درجه‌ای از تمدن رسانده‌اند.» (شفیعی کدکنی ۱۳۵۲: ۱۰۵).

موضوع حماسه شامل مسائلی است که برای همه طبقات یک قوم مهم بوده و نفع همگانی داشته است؛ مسأله تشکیل ملت و رسیدن به استقلال و دفاع از عقاید و حیثیت خود و قوم خود در برابر دشمنان و یا مشکلات و مسائل فلسفی و انسانی همچون خیر و شر و سرنوشت و تقدير و اختیار و جبر که در بعضی قطعات اوستا و منظومه‌های بهشت گمشده میلتون و شاهنامه و نمونه‌های هندی و یونانی وجود دارد. درست از همین منظر است که دکتر صفا می‌نویسد: «حماسه نوعی از اشعار وصفی است که مبتنی بر توصیف اعمال پهلوانی و مردانگیها و افتخارات و بزرگیهای قومی یا فردی باشد، به نحوی که شامل مظاهر مختلف زندگی آنان گردد.» (صفا ۱۲۵۲: ۴-۳)

تفاوتهاي حماسه و ملحمه

حماسه برابر نمونه‌های موجود در ادبیات جهان، یک کلیت است که وحدت موضوع و هدف دارد

و سراینده آن باید با طرح پیشینی و به قصد گفتن حماسه به این کار بزرگ اقدام نماید و بدین جهت در بیان حماسه سبکی عالی داشته باشد و حتی الفاظ و آهنگ کلامش مططن و باشکوه باشد؛ یعنی همان وزن هروئیک (پهلوانی) که ارسسطو گفته است (زیرین کوب ۱۳۶۹: ۱۶۰) و در شعر فارسی نیز می‌توان بحر متقارب را مقبول‌ترین و رایج‌ترین وزن حماسه دانست. داستان‌وارگی و منظومه‌گونه بودن و آمیختگی تاریخ واقعی با داستانها و اساطیر مذهبی و ملی یک سرزمنی از دیگر مشخصه‌های اثر حماسی است که در شعر ملحemi وجود ندارد. پهلوانان و قهرمانان بسیاری در حماسه حضور دارند و فضا و جغرافیای حماسه نیز پر از حوادث گوناگون و برخوردار از جنبه‌های رازآمیز است. (شیوه به آنچه در هفت خوان رستم و اسفندیار می‌بینیم) شهرسواری، نیرومندی، خردمندی و داشتن منشهای بزرگ اخلاقی و انسانی از ویژگیهای قهرمانان حماسه است. حیوانات مهیب و شگفت همچون سیمرغ، رخش، دیو سپید، ازدها و روییدنیهای عجیب نظیر گیاه سیاولوشان و چوب گز علاوه بر پر کشش کردن داستان حماسه فضای آن را نیز در هاله‌ای از ابهام و شگفتی فرو می‌برد که نتیجه آن حیرت و اعجاب خوانده است. همچنین ابهامات زمانی و مکانی از دیگر مشخصه‌های حماسه است چرا که منظومه‌های حماسی مدت‌ها پس از حوادثی که از آنها سخن می‌گویند، پدید می‌آیند. (صفا ۱۳۵۲: ۸-۷) از این روی، حتماً مبتنی بر واقعیتی است که جان مایه حماسه محسوب می‌شود. این همه موجب می‌شود تا شاعر حماسه، شاعر ملی و شعر او نیز شعر ملی شمرده شود و محتواهای حماسه نیز برآیندی از باورها و داشته‌های اخلاقی و نظام اجتماعی و سیاسی مردم آن سرزمنی به حساب آید. حال آیا می‌توان شاعر ملحمه را شاعر ملی و ملحمه او را شعر ملی شمرد؟ و آیا اساساً این مشخصه‌ها را دارد؟

از منظر شیوه بیان، در حماسه تمام احساسات و عواطف گوینده در خدمت حماسه قرار می‌گیرد برای همین هم کاملاً جنبه افقی دارد نه انفسی. «در این نوع هیچ گاه هنرمند از «من» خویش سخن نمی‌گوید و از همین رهگذر است که حوزه حماسه بسیار وسیع است و در خلال آن، تصویر یک ملت را در مجموع می‌توان مشاهده کرد.» (شیعی کدکنی ۱۳۵۲: ۹۹)

اگر ملحمه را، چنانکه در منابع عربی آمده است، اعم از غنا و عشق و هجا و تقریل و وصف و رثا و توصیف شدت و خشونت در جنگ بدانیم، تقاوتهای زبانی و بیانی آن را با حماسه بهتر در می‌باییم. آنچه که به حوزه مجاز در مباحث «بیان» مربوط است، در نمونه‌های ملحمی به هیچ روی تناسبی با آفرینش حماسه ندارد. اوج یک شعر ملحمی در بیان شدت عمل و خشونت در

جنگ و کشتار و بیان شگردهای نهب و غارت و حمله‌های غافلگیرانه و یا در نهایت نفاخر به شجاعت و جنگاوری و کرم خود و قبیله خود است؛ در بسیاری از شعرها، که مشمول تعریف ملحمه‌اند، مثلاً شاعر که خود قهرمان هم هست، سحرگاهان در همه‌مهه پرندگان، با سر و وضعی ژولیده، بر مرکب کوه پیکر خود می‌نشیند و پیش از آنکه کاروانیان یا اهل قبیله، حضور او را احساس کنند، در یک هجوم برق آسا، آنچه که می‌خواهد از ناطق و صامت می‌رباید و می‌گریزد! و یا می‌خوانیم گروهی دیگر از این شاعران در جنگی مغلوبه (بر سر هرچه که می‌خواهد باشد)، در نهایت شدت و خشونت هر کس را که دشمن بدانند از دم تنغ می‌گذرانند و ... تا موجب افتخار خود و قبیله خود باشند!^۱ همه این موارد با بیانی مفاخره‌آمیز و لبریز از احساسات شخصی عرضه می‌شود، چون شاعر - که خود قهرمان هم هست - می‌خواهد از منشها و حیثیت فردی و قبیله‌ای خودش دفاع کند و از این رو، با شعر غنایی که شعری انسانی و فردی است کاملاً تناسب دارد، چه، در این گونه شعر، به عکس حماسه، «محور «من» شاعر است و سراینده در آن نقش پذیرنده و متأثر دارد، نه نقش تأثیربخش و مؤثر.» (شفیعی کدکنی ۱۳۵۲: ۱۰۰)؛ از سوی دیگر حماسه تنها جنگ و خونریزی نیست و انگیزه‌های نبرد، تعیین کننده نوع و میزان آن است، لذا شعر ملحتمی به همین سبب از عناصر زبانی و بیانی شعر حماسی تهی است و صرف نظر از زد و خورد و موضوع جنگی آن، زبانی غنایی دارد.

در حماسه، بیان دراماتیک و نمایشی، یک اصل است و مثلاً در شاهنامه، الفاظ و ترکیب نحوی آنها، چگونگی استفاده از افعال و اوردن آنها در جایگاه قافیه یا ابتدای بیت، موسیقی درونی و... به گونه‌ای است که به تصویر و تصویر صحنه‌های رزم کمک فراوان می‌کند و تماماً در جهت بیان حماسی قابل فهم و توجیه است. اصولاً می‌توان گفت حماسه، «معانی»، «بیان» و «بدیعی» ویژه دارد و در استفاده آنها، قصدی حماسی منظور است، به عنوان مثال تبرد رستم و اشکبوس، یکی از نمایشی‌ترین صحنه‌های رزم در شاهنامه است (رک شاهنامه ج ۴: ۱۹۶) و فردوسی برای این منظور به انتخاب واژگانی با صامت‌های چ، خ، پ، س، گ و مصوت‌های آ و ئ، که لحن و موسیقی آنها، خشم و خوش و بخورد سلاحها و صدای آنها را به خوبی شنیدنی و دیدنی می‌کند، دست زده است، و اصولاً، صامت‌های چ، خ، پ، س، گ و مصوت «آ» در توصیف این گونه صحنه‌های شاهنامه، بسامد بالایی دارد.

این درست است که معمولاً در حماسه نیز توصیفات غنایی و تفزلی به کار می‌رود، خصوصاً زمانی که ماجراجی عاشقانه برای پهلوان پیش آید، یا او بخواهد احساسات و عواطف خود را

نسبت به همسر و فرزند و آین و سرزمین و قوم خود ابراز کند، اما این وصفها در حماسه‌ای چون شاهنامه با اشعار ملححمی تقاویت فاقد دارد در شاهنامه معاشقه‌های زال و رودابه، رستم و تهمیه و بیژن و منیزه ... از زیباترین داستانهای غنایی - حماسی فارسی است و در ایلیاد و او迪سه نیز، توصیفات عاشقانه از زنان منظومه‌ها، (هلن و پنه‌لوب) حماسه را با غنا و تقریل درآمیخته است. اما، در شاهنامه، نخست، این زنان نژاده و محترم هستند که بر پهلوان عاشق می‌شوند نه عکس آن! اگرچه این عشق در ادامه به عشقی دوطرفه و پایدار و عمیق بدل می‌شود، و جالب اینکه در ماجراهای تهمیه و رستم، پهلوان، ابتدا به این عشق بی‌توجهه است و شیفتگی از جانب او نیست. در داستان عاشقانه - حماسی بیژن و منیزه نیز، منیزه، دختر پاک نهاد شاه توران، خواریها و رنجهای فراوانی را برای عشق پهلوانی از سرزمین دشمنان پدرش، به خود هموار می‌کند و توان عشق بیژن را از پدر و روزگار با بر亨گی و گرسنگی و آوارگی بازپس می‌دهد:

منیزه منم دخت افراستیاب	برهنه ندیدی رخم آفتتاب
کنون دیده پرخون و دل پر ز درد	ازین در بستان در دوان گردگرد
همی نان کشکین فراز آورم	چنین راند یزدان قضایر سرم

(همان ج ۵۶)

در ماجراهای سیاوش و سودابه نیز، همین تمایل اولیه زن دیده می‌شود؛ و البته، در این مورد نشان دادن ناراستی در اصل و منش سودابه هم، منظور نظر حماسه‌پرداز بوده است. اما، در اشعار ملححمی، گاه تمام شعر و اصلاً زندگی شاعر که خود قهرمان ملحمه نیز محسوب است، پیرامون عشق به یک زن و چگونگی رسیدن به اوست و در مقابل، زن نیز به عشق او وقیع نمی‌نده! عنترة، معروف‌ترین شاعر ملحمه و مهمترین قهرمان آن در ادب عربی، برای رسیدن به دخترعمو و مشوقه‌اش، «علبه»، وارد ماجراجوییها و نهض و غارت‌ها و کشت و کشتارهای فراوان می‌شود و گویا به این عشق یک طرفه خود هم نمی‌رسد! مهمترین انگیزه او در اقدام به جنگ، قول پدر و عمومیش، در دست‌یابی به عبله است. نزاع بر سر «زن»، البته، در ایلیاد و او迪سه هم به عنوان یک انگیزه اصلی مطرح است و همین، جایگاه حماسی این دورا، در قیاس با شاهنامه، قدری فرو کاسته است، اما در این نمونه‌ها، لکه‌دار شدن حیثیت قوم، (به سبب ربوده شدن یک زن) انگیزه را اندکی از حالت فردی و نفسانی خارج کرده است، ضمن اینکه پهلوان، برای رسیدن به عشق خودش نمی‌جنگد.

از سوی دیگر، اصولاً خصلتها و منشها پهلوانی که غبطة دوستان و حقد و حسد دشمنان را در بی دارد، از ویژگیهای قهرمانان حماسه است و این منشها و بزرگیها، تا همیشه مغبوط و محسود است و منحصر به عصر شکل گرفتن حماسه و زمان خلق مکتوب آن نیست. درست به خاطر همین منشها است که قهرمان به پهلوان تبدیل می‌شود و در حماسه شاهنامه هر قهرمانی پهلوان نیست چرا که بسیاری از قهرمانان از منشها پهلوانی بی‌بهره‌اند؛ اما آیا قهرمان ملحمه را هم می‌توان پهلوان (بطل) شمرد؟ و آیا چنین منشها بی دارد؟

به طور حتم باید میان دوران تکوین حماسه و روزگار خلق هنری آن، رابطه و همخوانیهای نسیی وجود داشته باشد، و گرنه، اثر حماسی خلق نمی‌شود؛ و به همین سبب، حماسه‌های پس از فردوسی از ارزش و اعتبار حماسی درخوری، برخوردار نیستند. به عبارت روش‌تر، باید ارزشها و معیارهای حاکم بر حماسه و مندرج در آن، در دوره ثبت و خلق آن، و حتی در دوره‌های پس از آن نیز، به میزان سیار بالایی خربیدار داشته و هنوز از مقبولیت نسیی برخوردار باشند. امروزه، چه کسی می‌تواند شیوه‌های نهپ و غارت و جنگهای پی در پی و شدت و خشونت با مخالف خود را برای رسیدن به مقاصد فردی و قبیله‌ای (همچون دست یابی به مشوشه خود و...) یک ارزش تلقی کند و از تکرار و اجرا و اعمالش ابا نداشته باشد؟ اگر ایلیاد و اودیسه، باوجود قرنها فاصله از زمان تکوین تا عصر شاعر، هنوز برای مردم یونان آن عصر و دوره حاضر مطلوب و ارزشمند بوده و هست، اگر قهرمانان و پهلوانان حماسی شاهنامه، با وجود قرنها فاصله تا زمان فردوسی، هنوز برای ایرانیان قرن چهارم تا به امروز موضوعیت و مقبولیت داشته و دارند، به این سبب است که این حماسه‌ها، «چیزهایی» در خود دارند که هنوز مردم از توجه و تأسی به آنها، احساس شعف و افتخار می‌کنند. اما، آیا معیارها و منشهای مندرج در ملاحم، برای انسان امروز طرف توجه و محل اعتمنا و تأسی است؟ کیست که نیروی جسمانی و منشهای اخلاقی و انسانی رستم را دوست نداشته باشد و نخواهد که دست کم در عالم خیال و رویا به او برسد؟ قهرمان حماسه، اگر در چارچوب روزگار خود و با همان میزانها و معیارها مورد بررسی و قضاؤت قرار گیرد، یک «انسان کامل» است، یک «سوپرمن» است، هم قوی‌ترین است و هم محترم‌ترین؛ با نیروهای اهورایی و ماوراء طبیعی مرتبط است؛ لذا جنگهایش هم انگیزه‌های متعالی دارد؛ نجات سرزمین خود، کسب استقلال، سرکوبی دیوان و اشرار و متجاوزان، دفاع از آیین پذیرفته شده و حاکم، نجات گرفتاران و...؛ دفاع از خاندان و حیثیت فردی خود، شاید کم‌رنگ‌ترین انگیزه‌ها باشد و اصولاً ما در حماسه‌ای مثل شاهنامه، خاندانهای پهلوانی داریم نه فقط یک پهلوان.

خاندان رستم و خاندان گودرزیان، دو خانواده بزرگ پهلوانی در شاهنامه هستند که اجداد و نسلهای بی‌دریبی آنها همگی پهلوان و مدافع مردم و سرزمین خود بوده‌اند. در شعر ملحمی، چنین خاندانهای را نمی‌توان سراغ گرفت و چنین مقاصدی اصلاً منظور نظر جنگجو نیست و نهایت آن، دفاع از قبیله خود است و گاه برخی از این جنگها با انگیزه‌های حیرت‌انگیزی درمی‌گیرد که برای انسان امروز نه تنها مقبول و موجہ نیست، که شگفت‌انگیز و بلکه خنده‌اور است!*

زمینه‌های پیدایش حماسه

اگر بپذیریم که آثار ادبی و هنری برآیند اجتماع و خلقيات و آرزوها و کاميابها و ناكاميابها مردم هر اجتماع است، آثار حماسی نيز از اين قاعده مستثنی نیست. اقامی که به هر انگیزش به وحدت روحی و آرمانی و استقلال جغرافیایی می‌اندیشنده، طبیعی است که در طول زمان آرمانهایشان رنگ جمعی بگیرد، به گونه‌ای که برای تحقیق آنها متعدد شوند و در این راه با بیکانگان ستیزهای طولانی و جمعی داشته باشند. از سوی دیگر، پیدایش حماسه، خود به دورانی مربوط است که جوامع و ملل به سطحی از رفاه و آرامش و ثبات مدنی و فرهنگی رسیده باشند. یعنی یک حماسه پهلوانی و حتی دینی، تنها در صورتی به وجود می‌آید و کمال می‌پذیرد که «به ایام و لحظات خاصی از حیات ملی یک قوم منوط باشد و مراد از این ایام و لحظات خاص، دوره‌هایی است که مردم با معتقدات ساده و ابتدایی خود، از روی طبع و به طریق نامحسوس، مشغول مجاهده و نبرد برای تشکیل ملیت و مدنیت خود بوده‌اند». (صفا ۱۳۵۲: ۱۰) معنی این سخن آن است که شرایط اجتماعی در خلق حماسه بسیار مهم است، لذا، حماسه، وقتی شکل می‌گیرد که رسیدن به مدنیت و استقلال، به یک «مسئله» ملی و عام، و آرمانی مطلوب نزد قوم تبدیل شده باشد. یعنی حماسه، حتماً باید در جهت اهداف ملی و جمعی و اعتقادی یک قوم باشد. اما لزوماً پیدایش و تکوین حماسه با تدوین و کتابت آن همزمان نیست؛ حماسه شبیه نیروها و سرمایه‌های ذخیره شده است که در موقع لزوم، به کار گرفته می‌شوند. یکی از این موقع لزوم، زمانی است که فرهنگ و تمدن و سرزمین و استقلال قوم مورد هجوم قرار گیرد، یا احترام و اعتبارش خوار پنداشته شود.

ایرانیان، یکی از اقوام تیره بزرگ «هند و اروپایی» بوده‌اند که شعبه «هند و ایرانی» آن، حدود سه هزار سال قبل از میلاد در مناطق آسیای مرکزی و ناحیه‌ای بین سیر دریا و آمویه دریا، مستقر شدند. زبان و دین و عقاید و اساطیر مشترکی داشتند. مردمان این شعبه، به تدریج از

هم جدا شدند و برای یافتن چراگاهها و مناطق غنی‌تر، به سرزمینهای هم‌جوار یعنی هند و ایران رفتند. تاریخ حماسه‌های هندی و ایرانی از همین روزگار آغاز می‌شود. یعنی زمانی که به ایجاد مملکت و مدنیت واحد اندیشیدند. این اقوام نخست با بومیان این سرزمینها و دیگر اقوام آریایی جنگیدند. آریایهایی که به ایران آمدند با بومیانی چون عیلامیان، تپوران و قبایل سیاه پوست دیگر نبرد کردند. می‌توان گفت این بومیان با طبقه «دیوان» در اوستا و شاهنامه قابل تطبیقند. دیگر اقوام آریایی که در مaura النهر مستقر بودند، هجومهای مکرری به ایران داشتند و داستان جنگهای ایرانیان با این اقوام و گروه‌ها، در اوستا و شاهنامه، به نبرد ایران و سوران موسوم شده است. گویی قرنها بعد، حماسه و اسطوره در بستر تاریخ ادامه پیدا کرد و از سمت مشرق اقوام ترک نژاد همسایه و سپس اقوام زردوست آسیای مرکزی، جای مهاجمان آریایی و غیرآریایی را گرفتند و با شکل متفاوت و انگیزش‌های دیگر به ایران حمله کردند. سلطه ناباورانه غلامان ترک نژاد غزنوی بر ایران و حمله ترکمانان چادرنشین سلجوقی، نمونه‌های واقعی این حمله‌ها و هجوم‌های است. لذا، به نظر می‌رسد در شاهنامه، اطلاق «تورانی» به این اقوام ترک (که از سمت شرق و آسیای مرکزی به ایران حمله کردند)، به چنین سابقه‌هایی هم، مربوط باشد.

مالحظه می‌شود که حماسه‌های ایرانی و هر حماسه طبیعی دیگر، در یک بستر اجتماعی و سیاسی و فرهنگی کاملاً مساعد و اجتناب ناپذیر شکل گرفته و به تدریج به ثبت و ضبط هنری رسیده است؛ یعنی، پس از نبردهایی که برای استقرار و اسکان صورت گرفت، جنگهای دفاعی و پیشگیرانه با بیگانگان و متعرضان هم‌جوار آغاز شد که منشاً حماسه‌های ملی گردید و چون جنبه اجتماعی و روح جمعی در حماسه غلبه دارد، اندک اندک این آثار، نخست به صورت شفاهی و روایی، و سپس به گونه‌ای هنری و مکتوب، به عنوان مهمترین و اولین دغدغه ایرانیان مورد توجه قرار گرفتند، و به همین سبب گفته می‌شود «شوahد موجود در ادب ایرانی نشان می‌دهد که حماسه بر دیگر انواع، تقدم دارد.» (شفیعی کدکنی ۱۳۵۲: ۱۰۲) و هرگاه که شرایط جامعه ایرانی ایجاب کرده است، نیروهای ذخیره شده حماسی، فرصت بروز و ظهور یافته و عرضه شده‌اند، شبیه شرایط و اوضاعی که کم و بیش از قرن سوم تا پنجم هجری به وجود آمد و حماسه‌ای چون شاهنامه سروده شد.

چرا در ادب عربی منظومه حماسی پدید نیامده است؟

بر آگاهان به مسائل ادبی و تاریخی روشن است که در ادبیات همه ملتها حماسه وجود ندارد و این مسأله دلایل تاریخی و فرهنگی بسیاری دارد، «مثلاً در ادبیات عرب، با تمام گسترشی که دارد، حماسه به معنی علمی آن وجود ندارد. زیرا که جامعه قبیله‌ای عرب، ظرف تاریخی پیدایش حماسه را نداشته است. همیشه در گیریهای قوم عرب، داخلی بوده است و جنگ میان قبایل نزدیک به یکدیگر؛ پیداست که از چنین جنگهای داخلی، حماسه به وجود نمی‌آید. در ادبیات عرب، حماسه به نوعی از شعر اطلاق می‌شود که به گونه‌ای از حالت خشم و خروش شخص گوینده (براساس «من» شخصی او) و یادکرد افتخارات او و گاه افتخارات قبیله او سخن می‌گوید.» (شفیعی کدکنی ۱۳۵۲: ۱۰۹) یعنی قصاید و قطعاتی که مبتنی است بر بیان مفاخر قبیله و فرد و ذکر شاعر از رشداتهای خود در میدان جنگ و چگونگی فرار او از مضائق و مهالک، و توان او در انتقام یا نهبه و غارت.

دکتر صفا تیز علت نبود حماسه در ادب عربی را فقدان شرایط ایجاد حماسه می‌داند و می-نویسد: «اما باید دانست که در ادبیات عرب، حماسه بدان معنی که ما در می‌یابیم، وجود ندارد، زیرا، شرایط و وسائل ایجاد حماسه ملی و طبیعی [در مقابل حماسه مصنوعی]، در میان قوم عرب موجود نبود. اعراب تا ظهور اسلام از ملیت به معنی و مفهوم واقعی محروم بودند و سرزمین عربستان از قبایل پراکنده‌ای که هریک خویشتن را از دیگری جدا می‌پندشت، مسکون بوده است.» (صفا، ۱۳۵۲، ص ۱۶) ایجاد مدنیت و تثبیت ملیت و کشوری مستقل، آنگونه که مثلاً برای یونانیان باستان و هندیان و ایرانیان مهم بوده، پیش از اسلام، برای اعراب «مسأله» نبوده است. قلمرو هر قبیله، مدنیت و ملک او و حدود آرمانهاش را تعیین می‌کرده، برای همین هم گاه ورود چهارپایان یک قبیله به قلمرو قبیله دیگر موجب جنگهای خونین می‌شده است. از سوی دیگر، جغرافیا و اقلیم طبیعی و خشک و سوزان و ناباروری که اغلب ممالک عرب را شامل بوده است، جاذبهای برای ملل و اقوام همچوار نداشته، تا مورد تهدید و تجاوز باشد و قوم را به واکنش ملی و حماسی وادارد. پس از اسلام نیز که اقوام و قبایل پراکنده عرب، برای نخستین بار، متشکّل شدند و اسلام رفته رفته، به آنها موجودیت تقریباً واحدی داد، زمینه اجتماعی و فرهنگی و تاریخی خلق حماسه، به کلی برای آنها از میان رفت، چه، در آین اسلام، تأکید بر ملیت و مفاخرات قومی و نژادی (که در خلق حماسه بسیار مهم است)، طرف توجه نبود. از سوی دیگر، چنانکه گفتیم، خلق حماسه، به عصری برمی‌گردد که ملل به رفاه نسبی و مظاهری از

مدنیت رسیده باشند، و قبایل پراکنده و بدون تعامل عرب، چنین فرصتی را پیش از اسلام، به دست نیاورندند، لذا، قطعاتی که در بعضی از مجموعه‌ها، همچون حماسه ابوتقاب و بحتری و ابن الشجاعی، به حماسه در نزد عرب مشهورند، همگی گزیده‌ها و جنگهای گردآوری شده‌ای هستند، حاوی رجزهایی از شاعران مختلف، و اصل مشترک در همه آنها، رجز بودن و شدت و خشونت در جنگ و یادکرد رشادتهای فردی یا حداکثر قبیله‌ای است، آن هم قبیله‌ای که شاعر به آن تعلق داشته است.

گلستان (شماره ۱۳) / نویسنده: احمد اقبال

بی‌گمان، اکثر اقوام گذشته، قصص و افسانه‌هایی در مورد زندگی خود و اشخاص روزگار خویش داشته‌اند، اما تنها برخی از ملل به کمک شرایط و لوازم فراوان، توانسته‌اند به آن قصه‌ها، رنگ حماسی بدهنند و آنها را جاودان کنند. صرف نظر از اشعار خود عنتره، داستانهای عامیانه‌ای که گروهی از مردم عرب در طول دوران، پیرامون زندگی و جنگهای وی ساخته‌اند از زمرة معروف‌ترین نمونه‌های ملحمه (و به نظر برخی حماسه) ذکر می‌شود که به «سیره عنتره» معروف است؛ حال آنکه عنتره به عنوان یک جنگجو، ویژگیهای یک «بطل» (=پهلوان) حماسی را ندارد؛ یعنی اگر قهرمان هم باشد پهلوان نیست و منشای پهلوانی ندارد؛ پدرش او را به عنوان فرزند خود (چون مادرش کنیزی حبشه بود) قبول ندارد، یعنی او را از نسب محروم کرده است و چنانکه پیشتر گفته‌یم، در جنگی به او وعده رسیدن به معشوّقش، عبله را می‌دهد و رسمًا وی را به عنوان «پسر» خود می‌پذیرد؛ عنتره نیز، با این دو وعده خوش، دلاوریها می‌کند و در نهایت شدت و خشونت، در جنگهای مختلف ظاهر می‌شود، اما نمی‌توان او را با قهرمانان ایلیاد و اودیسه و شاهنامه، که اشخاصی با هویت ثابت و پذیرفته شده و پهلوانان آرمانی و انسانی هستند، برابر کرد و مثلاً در تعریف ملحمه، این آثار را به عنوان نمونه ذکر کرد، - کاری که صاحب معجم الوسيط و برخی آثار پیش گفته دیگر کرده‌اند. دقیقت اینکه، حتی سیره عنتره، با تلقی کتابهای یاد شده از ملحمه هم، چندان سازگار نیست؛ (تا چه رسد به حماسه) و به هر روی، اصرار و کوشش بر «حماسه» دانستن برخی آثار در ادب عربی، همان قدر بی‌ توفیق است که «ملحمه» پنداشتن شاهنامه و آثار مانند آن؛ به نظر می‌رسد «جنگ» سازیها و «گزیده» پردازیهای بحتری و ابوتقاب و ابن شجاعی، از کوششی قدیمی و دراز دامن برای پر کردن خلا آثار حماسی در ادب عربی حکایت دارد.

مقایسه شاهنامه با دیگر آثار حماسی جهان

«بی هیچ تردیدی شاهنامه فردوسی بزرگترین حماسه ملی جهان است.» (مرتضوی ۱۳۷۲: ۲۴) این سخن بدین معنی است که حماسه ملی بودن، قطعاً با حماسه متعلق به یک قوم فرق دارد، یعنی، مثلاً حماسه ملی ایران، غیر از حماسه ایرانی است؛ چه، منظور از حماسه ملی ایران، حماسه ملی و قومی و اساطیری و تاریخی ایرانیان است، ولی حماسه ایرانی، حماسه‌ای است که به ایران تعلق دارد و نه قوم و ملت دیگر؛ به همین علت، چندین حماسه ایرانی نیز وجود دارند: ایاتکار زریران، گرشناسپنامه اسدی طوسی، بهمن نامه ایران شاه این ابی الخیر و... اما، فقط شاهنامه فردوسی را «حماسه ملی ایران» می‌دانیم زیرا، حماسه‌ای کامل و گزارشی مفصل از دوره اسطوره‌ای و پهلوانی و تاریخی ایران است و یک رنگ و اراده و «نگاه واحد» در همه این قسمتها وجود دارد، که در آثار دیگر نیست. «ملی» بودن حماسه فردوسی، البته، معطوف به آرمانی بودن اقدام فردوسی در احیا و بازتولید اساطیر و قهرمانان و حماسه‌های قوم ایرانی و بزرگداشت زبان پارسی، هم هست و به نظر می‌رسد این نکته برای شاعر، مهمتر از خصایص و پردازش‌های هنری و شاعرانه حماسه بوده است.

با توجه به تفاوت انسکار ولی باریک دو نوع یاد شده از حماسه، می‌توان دریافت که اغلب حماسه‌های بزرگ و مشهور جهان از نوع دومند، یعنی به معنی علمی و دقیق، حماسه ملی قوم خود نیستند. حتی، مهابهاراتا و رامايانا و ایلیاد را مشکل می‌توان «حماسه ملی هند» و «حماسه ملی یونان» نامید؛ زیرا ایلیاد، به وقایع پهلوانی دوره کوتاهی از جنگ تروا اختصاص دارد و مهابهاراتا به جنگ «پاندوانها» و «کوروانها»، و رامايانا به سرگذشت «رام» و «سیته» می‌پردازد. شاید، عنوان «حماسه بزرگ هند» و «حماسه مشهور یونان»، عنوانی شایسته‌تر برای این حماسه‌ها باشد.

یکی از مهمترین ویژگیهای حماسه ملی، زنده بودن آن چه از نظر زبان و ارتباط با مردم، و چه به جهت ارزشمندی عناصر درونی و محتوایی است؛ حال آنکه هیچ یک از حماسه‌های بزرگ و مشهور جهان بجز شاهنامه، امروزه برای ملل خود این ویژگیها را ندارند. ایلیاد به یونانی باستان و مهابهاراتا و رامايانای هندی، اکنون دیگر حماسه‌های زنده نیستند. ایلیاد به یونانی باستان و مهابهاراتا و رامايانا به زبان سنسکریت سروده شده‌اند و طبعاً، اصل این حماسه‌ها مونس و همدم و دغدغه مردم امروز یونان و هند تمی‌تواند باشد. حال آنکه امروزه، پس از گذشت چندین قرن از عصر فردوسی و خلق حماسه او، هر فارسی زبانی که خواندن و نوشتن بداند، شاهنامه را می‌خواند و

صرف نظر از برخی لغات کهن که امروز کاربرد ندارد، محتوای کلی آن را می‌فهمد و گاه با اجزا و دقایق برخی داستانهاش هم، ارتباط احساسی و عاطفی برقرار می‌کند. بسیارند افراد کم سواد و حتی بی‌سوادی که بخشهای زیادی از شاهنامه را از بر دارند و با آن زندگی می‌کنند؛ لذا، به جرأت باید گفت «هیچ حماسه‌های از حماسه‌های جهان به اندازه شاهنامه در متن زندگی صردم به طور محسوس و مؤثر، وارد و حاضر نیست.» (همان: ۲۵)

از سوی دیگر، شاهنامه، یک «حماسه انسانی» هم هست، یعنی قهرمانان حماسی شاهنامه از خود اراده و اختیار دارند، تصمیم می‌گیرند، و نماینده واقعی و آرمانی انسانند و اهداف بلندی دنبال می‌کنند. جنگهای آنان نیز با جنگهای خونین قومی و قبیله‌ای که اساس شعر ملحمی است تفاوت بسیار دارد. انگیزه جنگهای شاهنامه عموماً یا برای دفع تجاوز دشمن و حفظ استقلال و مرزهای سرزمین است یا برای دفاع از دین و آینین پذیرفته شده جامعه.

بنابر آنچه گفته‌یم، «حماسه ملی ایران»، سه امتیاز ویژه در قیاس با حماسه‌های جهان دارد:

- ۱- جامع بودن ۲- زنده بودن ۳- قلمرو وسیع زمانی و مکانی تأثیر و نفوذ آن؛ شاهنامه، تمام قلمرو زبان فارسی از ایران و افغانستان و تاجیکستان و شبه قاره هند، تا قفقاز و مأموراء قفقاز و سرزمینهای ترک زبان را در بر می‌گیرد. سیما و صفات رستم، به عنوان قهرمان حماسی ایران، که سرشت و شخصیت قوم ایرانی را باز می‌نماید، آنچنان شهرت و اوازه‌ای یافته که مثلاً در ادبیات و داستانهای ارمنی و گرجی هم وارد شده است (رستم ساگچیک = سیستانی، رُستومیانی، آزاده‌اک و...). این نشان می‌دهد که داستان رستم از شبه قاره هند تا خراسان بزرگ و قفقاز و مأموراء قفقاز شایع و رایج بوده، حال آنکه، هیچ ارتباطی میان عناصر حماسی این سرزمین‌ها با منشأ اصلی رستم نبوده است. (همان: ۵۸-۵۹)

هرچند برای اثبات حقانیت و امتیاز حماسه فردوسی، نیازی به ارائه نظر مستشرقان و محققان خارجی نیست، اما، مشاهده اسرار عظمت و امتیاز این اثر جاودان، در «حدیث دیگران»، بسی خوشتر است. «رنان»، محقق و دانشمند بزرگ، شاهنامه را «سنده بزرگ نبوغ و قدرت خلاقه‌ی نژاد آریایی» نامیده است و «سنده بزو»، منتقد و نویسنده بزرگ گفته است: «اگر بدانیم آثاری بدين عظمت در جهان پیدا می‌شود، این چنین ساده‌لوحانه به خودمان مغروف نمی‌شویم». «آمپر»، ادیب و مورخ مشهور نیز، فردوسی را «یکی از بزرگ‌ترین شعرای عالم بشریت» می‌نامد و شاهنامه را از حماسه‌های بزرگ جهان، مثل ایلیاد و اویسیه و حماسه‌های معروف هندی و نیبلونگن آلمان برتر می‌شمرد و «تلدکه» دانشمند معروف آلمانی می‌گوید:

«این حماسه ملی چنان با عظمت است که هیچ ملتی در روی زمین، نظیر آن را ندارد»، و «برتلس» دانشمند روس، گفته است: «فردوسی شاهنامه را با خون دل نوشته و یکی از بهترین و نایاب‌ترین گوهرها را به گنجینه ادبیات جهانی افزود.» (همان: ۲۰-۲۱)

در پایان این مقاله، نقل نظر ابن اثیر جززی (درگذشته ۶۳۷ق)، منتقد معروف عرب، در کتاب المثل السائر، فی ادب الکاتب و الشاعر در خصوص شاهنامه شنیدنی است. وی، شاهنامه را بسیار می‌ستاید و آن را «قرآن عجم» و وجودش را دلیل برتری ایرانیان بر اعراب در کار شاعری می‌داند: «... این کتاب [شاهنامه]، شصت هزار بیت شعر است. شامل تاریخ ایرانیان، و این کتاب قرآن این ملت است و همه فضیحان ایران هم رأی و هم عقیده‌اند که در زبان ایشان کتابی فضیح‌تر از شاهنامه نیست و چنین چیزی در زبان عرب یافت نمی‌شود، با همه گسترشی که این زبان [عربی] دارد...» (شفیعی کدکنی ۱۳۴۸: ۲۸۱)

نتیجه‌گیری

از منظر تاریخی و ادبی برای آشنایان منصف، شاهنامه خود به تنها‌ی عظمت و امتیازاتش را به عنوان یک اثر حماسی (و نه ملحمر) بر آثار مشابه آشکار می‌کند. منظور از حماسه ملی ایران، حماسه ملی و قومی و اساطیری و تاریخی ایرانیان است، ولی حماسه ایرانی، حماسه‌ای است که به ایران تعلق دارد و نه قوم و ملت دیگر. یکی از مهمترین ویژگی‌های حماسه ملی، زنده بودن آن چه از نظر زبان و ارتباط با مردم، و چه به جهت ارزشمندی عناصر درونی و محتوایی است؛ حال آنکه هیچ‌یک از حماسه‌های بزرگ و مشهور جهان بجز شاهنامه، امروزه برای ملل خود این ویژگیها را ندارند. از سوی دیگر، شاهنامه، یک «حماسه انسانی» هم هست، یعنی قهرمانان حماسی شاهنامه از خود اراده و اختیار دارند، تصمیم می‌گیرند، و نماینده واقعی و آرمانی انسانند و اهداف بلندی دنبال می‌کنند. جنگهای آنان نیز با جنگهای خونین قومی و قبیله‌ای که اساس شعر ملحمر است تفاوت بسیار دارد. انگیزه جنگهای شاهنامه عموماً یا برای دفع تجاوز دشمن و حفظ استقلال و مرزهای سرزمین است یا برای دفاع از دین و آیین پذیرفته شده جامعه. بنابر آنچه گفتیم، «حماسه ملی ایران»، سه امتیاز ویژه در قیاس با حماسه‌های جهان دارد: ۱- جامع بودن ۲- زنده بودن ۳- قلمرو وسیع زمانی و مکانی تأثیر و نفوذ آن. اکنون بنابر آنچه گفتیم ملحمه پنداشتن شاهنامه نه پشتونه علمی و تاریخی و هنری دارد، نه مبنای منطقی و عقلانی، و اگر نگوییم ادعایی از سر حقارت و کینه است، دست کم نشانگر ناآگاهی از موضوع است و به

هر روی ملحمه نه معادل درستی برای اپیک در ادب مغرب زمین است و نه معادل درست و دقیقی برای حماسه در ادب فارسی، بلکه باید آن را تنها به شعری خاص در ادب عربی اطلاق کرد و بس.

یادداشت‌ها:

- ۱- نمونه چنین نگاهی هر از گاه در گوش و کنار از برخی کسان شنیده می‌شود و گاه در نشریه‌ای هر چند گتمان و محلی به چاپ می‌رسد مثلاً بنگرید به مقالاتی با نام «شاهنامه ملحمه است نه حماسه» نوشته حسین محمدزاده، نشریه نمس تبریز، شماره ۱۰۳، ص ۱۴ و بار دیگر در هفته‌نامه اهواز، شماره ۸۴، مرداد ۱۳۸۰ و نیز کتاب موسیقی حماسی ایران به کوشش محمد رضا درویشی مقاله «حماسه، ملحمه، موسیقی حماسی» از حسین محمدزاده، تهران سوره مهر ۱۳۸۳، ص ۳۹-۴۲. به علاوه در برخی از فرهنگها و کتابهای عربی نیز چنین برداشتی از حماسه شاهنامه وجود دارد نمونه را بنگرید به: معجم الوسيط و المنجد، ذیل ملحمه.
- ۲- مطلع این قصیده چنین است: حاربینی یا نایات اللیالی عن یعنی و تارة عن شمالی (ای شداید روزگار از هر سو به نبرد با من برخیزیدا)
- ۳- مطلع این قصیده ۷۵ بیتی چنین است: هل غاذِ الشعراً مِنْ مُتَرَدِّمٍ ام هل عرفت الدار بعد توهم؟ (ای نعمه‌ای مانده که شاعران نسروده باشند؟ و تو ای شاعر سرگشته ایا پس از آن همه سرگردانی خانه محبوب را یافتنی؟)
- ۴- این کتاب داستان گونه به سرح زندگی عنترة و برخی داستانها و اشعار منسوب به او پرداخته است.
- ۵- شعرای صعلوک (راهنز) که گروهی از شاعران عهد جاهلیت‌اند، غالباً از دسته اول محسوب می‌شوند. این گروه که به خشم و خروش و شدت در جنگ و سرعت در هجوم و حمله، شهرهاند، به شیوه رفتار و زندگی و منش خود می‌بالند (همچون شنفری، تابیث شراء، عروة این الورد و ...) و برخی از اصحاب معتقدات را (همچون عنترة این شداد که سیره و شعرش را ملحمه می‌نامند و خودش را قهرمان و شاعر ملحمه) از گروه دوم می‌توان به حساب آورد. برای ملاحظه آثار این شاعران می‌توان به دیوان شعرشان و معتقدات و الماجانی (الحدیثه)، جلد اول، مراجعت کرد.
- ۶- دکتر شوقی ضیف می‌نویسد: در عصر جاهلیت جنگهای فراوانی درگرفت که به «ایام العرب» معروف است و اضافه می‌کند ابو عبیده، متوفی به ۲۱۱ق، کتابی تألیف کرده است و در آن ۱۲۰۰ جنگ از این نوع به ثبت رسانده، یکی از این جنگها به «البسوس» معروف است که میان دو قبیله «قلقب» و «بکر» در اواخر قرن ۵ میلادی درگرفت. علت جنگ این بود که شتر بسوس، خاله رئیس قبیله‌ی بکر، وارد قلمرو قبیله‌ی قلب شد و «کلیب»، از قبیله‌ی قلب، تیری پستان شتر زد. سپس «جستاس»، رئیس قبیله‌ی بکر، کلیب را کشت و نهایتاً جنگی ۴۰ ساله میان دو قبیله در گرفت. [و جالب این که] «مہللهل» از شعرای جاهلی و برادر کلیب، پس از آن رجزها و مفاخراتی برای تحریک قبیله‌ی خود به جنگ سرود که به آن ها «حماسه» گفته اند]] (تاریخ الادب العربي، العصر الجاهلي، دارالمعارف، قاهره، طبعة التاسع عشر: ۶۴-۶۵)



منابع

فارسی:

- رزمجو، حسین. ۱۳۸۵. انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی. چاپ دوم. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۶۹. ارسطو و فن شعر. چاپ سوم. تهران: امیرکبیر.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۷۰. انواع ادبی. چاپ اول. تهران: باغ آینه.
- صفا، ذبیح الله. ۱۳۵۲. حمامه سرایی در ایران. چاپ سوم. تهران: امیرکبیر.
- فردوسی، حکیم ابوالقاسم. ۱۹۶۶. شاهنامه. زیر نظر ا. برتلس. ج ۴ و ه مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی (چاپ مسکو).
- مرتضوی، منوچهر. ۱۳۷۲. فردوسی و شاهنامه. چاپ دوم. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
- شفیعی کدکنی، محمد رضا. بهار و تابستان. ۱۳۵۲. «انواع ادبی و شعر فارسی». خرد و کوشش، دوره چهارم، شماره ۱۱ و ۱۲. دانشگاه شیراز: ص ۹۶-۱۱۹.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا. مرداد و شهریور. ۱۳۴۸. «کتاب شناسی فردوسی». راهنمای کتاب. سال دوازدهم، شماره ۵ و ۶. تهران: ص ۲۷۷-۲۸۲.

عربی:

- ابو تمام طایی. ۱۹۹۸. دیوان الحماسه. شرح احمد حسن بسجع. بیروت: دارالكتب العلمية.
- جُرْ، خلیل. ۱۳۷۰. فرهنگ دو جلدی لاروس، عربی - فارسی. چاپ سوم. ترجمه سید حمید طبیبیان. تهران: امیرکبیر.
- الغوری الشرتوñي اللبناني، سعيد. ۱۴۰۳هـ. اقرب الموارد قم: مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى.
- زیدان، جرجى. ۱۹۹۶. تاريخ الاداب اللغة العربية. ج اول. جزء اول. بیروت: دار الفكر.
- الاستئنافى، احمد و دیگران. بی تا. دائرة المعارف الاسلامية. ج ۸. بی جا: وزارة معارف.
- فروخ، عمر. ۱۹۹۷. تاريخ الادب العربي. الجزء الاول. بیروت: دارالعلم للملايين.
- القوال، انطوان. بی تا. عنترة و عبلة. طرابلس لبنان: بی تا.
- مصطفى، ابراهيم و دیگران. ۱۹۷۲. المعجم الوسيط. استامبول: مكتبة الاسلامية.
- مطبوع، لويس. ۱۹۶۵. المنجد في اللغة والادب والعلوم. الطبعة التاسعة عشرة. بیروت: المطبعة الكاثوليكية.
- وجدى، فريد. ۱۹۷۱. دائرة المعارف القرن العشرين. بیروت: دار المعرفة.
- وهبة، مجدى. ۱۹۷۴. معجم مصطلحات الادب. بیروت: مكتبة اللبناني.